

کارویژه‌های نظام سیاسی اسلام در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۲۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۲/۱۱

مسعود پورفرد*

چکیده

کارکرد نظام سیاسی از منظر علامه طباطبایی در سه محور نهاد رهبری و مرکز تصمیم‌گیری نظام سیاسی، سپس دامنه و قلمرو قدرت در بخش حوزه عمومی و خصوصی و سرانجام شیوه و جهت جریان قدرت در نظام سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در محور اول نقش رهبری و مرکز تصمیم‌گیری است که از نظر علامه حاکم و رهبر جامعه در امور داخلی و خارجی نظام سیاسی تصمیم‌گیرنده نهایی است؛ ولی شور و مشورت با مردم قبل از تصمیم‌گیری جنبه الزام‌آوری دارد. محور دوم دامنه و قلمرو قدرت است که در دولت اسلامی فقط محدود به حوزه عمومی است و محور سوم شیوه و نوع جریان قدرت در نظام سیاسی است که از پایین به بالاست؛ یعنی نقش مردمی و حضور آنان در قدرت محسوس است. هر سه این امور اساسی در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی مطرح و نظریه ایشان در مورد کارویژه‌های نظام سیاسی اسلام، تحلیل و تبیین خواهد شد.

واژگان کلیدی: کارویژه‌های نظام سیاسی، رهبری و مرکز تصمیم‌گیری، دامنه و قلمرو قدرت، جریان قدرت.

مقدمه

علامه طباطبایی یکی از اندیشمندان و مفسران برجسته اسلامی معاصر است که با رویکرد فلسفی و تفسیری و با نگاهی نو و از منظری خاص به مباحث اجتماعی پرداخته است (ایازی، ۱۳۷۳، ص ۹). بررسی مباحث اجتماعی^{*} علامه در المیزان فی تفسیر القرآن می‌تواند راهگشای مباحث اندیشه سیاسی اسلامی باشد. ما در این قسمت از تحقیق بر آن هستیم که به تحلیل و تبیین کارویژه‌های نظام‌های سیاسی^{**} از منظر علامه در آثار ایشان به‌خصوص المیزان فی تفسیر القرآن بپردازیم.

۱. نهاد رهبری و مرکز تصمیم‌گیری

منظور از مرکز تصمیم‌گیری در بحث کارویژه‌های نظام سیاسی بررسی این نکته است که از نظر علامه در نظام سیاسی اسلام چه افراد یا نهادی مسائل و راه‌حل‌های سیاسی جامعه را تحلیل می‌کنند (حقیقت، ۱۳۸۱، ص ۱۲۷-۱۹۸)، تشخیص می‌دهند و تصمیم‌های لازم‌الاجرا اتخاذ می‌کنند. ما در بررسی خود از نظریه نظام سیاسی علامه به اعتبار دوره غیبت، آنها را به دو دوره کاملاً متمایز تقسیم می‌کنیم:

الف) دوران حضور معصوم

در اندیشه سیاسی علامه ملک و ولایت و حکومت از نتایج و پیامدهای اجتماع و اعتبار عدالت اجتماعی است (ترکاشوند و میرسپاه، ۱۳۸۹، ص ۲۸) که قبلاً به‌طور مفصل در مقاله «مبانی اندیشه سیاسی علامه» بررسی شده است (پورفرد، ۱۳۹۵، ص ۱۵) در بیان علامه

* در این تحقیق منظور از مباحث اجتماعی در المیزان همان شیوه‌ای است که مفسر در این روش از موضعی متعهدانه و مسئولانه به قضایا و مسائل جامعه اسلامی می‌نگرد و نگران حوادث در تحولات است و از همین روست که همه راه‌حل‌ها را بررسی می‌کند و آنچه را مطابق فرهنگ و تعالیم قرآنی می‌یابد، ارائه می‌دهد (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۳، ص ۹).

** نظام سیاسی: مجموعه‌ای از عناصر (کارگزاران و نهادها) که با هم در کنش و واکنش بوده و دارای هدف خاص می‌باشند که سامان سیاسی توسط قدرت سیاسی را تعهد کرده‌اند (فیرحی، ۱۳۸۲، ص ۱۵).

اصل وجود مقامی برای ملک و حکومت و ولایت لازم دانسته شده است. ایشان با تقسیم ملک (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۳۴) و ولایت (همان، ج ۶، ص ۱۵) به حقیقی و اعتباری یا به عبارت دیگر ولایت تکوینی و تشریحی هر دوی این سنخ ولایت و ملک را برای خدا دانسته، سپس ملک و ولایت تشریحی یا اعتباری را برای رسول الله و امامان معصوم ثابت می‌داند. ایشان با استناد به مدلول آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵)، مصادر قدرت و ولایت را در خدا، رسول و کسی که در حال رکوع انگشتی خود را به زکات بخشیده است، حصر و تعریف می‌کند و ولایت خدا و پیامبر ﷺ و علی ﷺ را در امتداد یکدیگر قرار می‌دهد. وی درباره ولایت رسول الله ﷺ می‌نویسد:

اما آیات دسته سوم، یعنی آیاتی که ولایت تشریحی را که در آیات قبل برای خداوند ثابت می‌کرد، در آنها همان را برای رسول خدا ثابت می‌کند و قیام به تشریح و دعوت به دین و تربیت است و حکومت بین آنان و قضاوت در آنان را از شؤون و مناصب رسالت می‌داند (همان، ج ۶، ص ۱۷).

در خصوص ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ نیز بیان می‌کند: «و می‌بینیم که مجمع علیه بین علما و اهل حدیث از همه فرق اسلام است که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» تنها و تنها امیرالمؤمنین ﷺ است که انگشت خود را تصدق داد، درحالی که در رکوع بود، از این رو خداوند پاس عملش را نگهداشته و این آیه را فرستاده» (همان، ج ۶، ص ۲۶). بدین ترتیب از این عبارت علامه برمی‌آید که ایشان در مورد ولایت امامان شیعیان بر وجوب نص و نیازمند اعتبار و جعل اعتقاد دارد و نظریه نظام اسلامی ولایت و امامت در شیعه بر محور وجود نص از خداوند متعال استوار است که بر زبان پیامبرش حضرت محمد ﷺ جاری شده است و هویت امامان شیعه را به اسم و شخص و تعداد معرفی کرده است (همان، ج ۶، ص ۲۰-۳۵).

علامه بار دیگر در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) به این نکته اساسی برمی‌گردد که «این آیه می‌خواهد پایه و اساس مصالح دینی و حکمی را بیان کند که بدون آن، حال اجتماع اسلامی به هیچ وجه

اصلاح نمی‌شود و آن، احتیاج امت به ولایت الامر می‌باشد. همان‌طور که جامعه نیاز به رسول دارد، عین همین نیاز را در مورد اولی الامر دارد (همان، ج ۴، ۱۳۷۴، ص ۶۳۵).

علامه حال این سؤال را مطرح می‌کند که معنای این کلمه (اولی الامر) از نظر مصادیقی که دارد، چیست؟ آیا این کلمه که اسم جمع است، منظور دسته دسته‌هایی هستند که هر دسته‌ای به عنوان اهل حل و عقد در هر عصری امور مسلمین را اداره می‌کنند یا منظور فرد فرد معصومانند که یکی پس از دیگری زمام امور مسلمانان را به دست می‌گیرند؟ (همان، ج ۴، ص ۶۲۴). وی در مورد مصداق اولی الامر بر این باور است: اولی الامر افرادی از امت‌اند که در گفتارشان معصوم هستند و اطاعتشان واجب است؛ پس به ناچار برای شناسایی آنها محتاج به نص خدای متعال در کتابش یا به زبان رسول گرامی‌اش می‌باشیم که به نام آن افراد تصریح نموده باشد. پس رسول خدا ﷺ در روایاتی که از طرق ائمه اهل بیت ﷺ به دست ما رسیده، به نام آنان که اولی الامر هستند، تطبیق شده است که آنان هم امامان معصوم ﷺ هستند (همان، ج ۴، ص ۶۳۶).

همان‌طور که قبلاً بیان شد، علامه بر این باور است قدرت از ماهیت جمعی برخوردار است (همان، ج ۳، ص ۲۲۶)* و از آنجا که اجتماع از مردم تشکیل می‌یابد، اختیارش هم به دست ایشان است؛ پس حاکمیت مطلق هم باید به مردم باز گردد و این با آنچه از ولایت رسول‌الله و امامان معصوم ﷺ بازگو نمودیم و اینکه با حضور پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ و وجوب تأسیس نظام سیاسی، ریاست دولت و رهبری امت اسلامی از وظایف ایشان است، چگونه قابل جمع است؟

علامه در مورد خطابات قرآن بر این اعتقاد است که این خطابات متوجه عموم مؤمنان است نه صرفاً رسول خدا. علامه در این مورد می‌نویسد:

دین یک صبغه و روش اجتماعی است که خدای تعالی مردم را به قبول آن وادار نمود. چون کفر را برای بندگان خود نمی‌پسندد و اقامه دین را از عموم مردم خواسته است، پس مجتمعی که از مردم تشکیل می‌یابد، اختیارش هم به دست ایشان است،

* جهت اطلاع رک: پورفرد، ۱۳۹۵، ص ۶.

بدون اینکه بعضی بر بعضی دیگر مزیت داشته باشند یا زمام اختیار به بعضی از مردم اختصاص داشته باشد و از رسول خدا گرفته تا پایین، همه در مسئولیت امر جامعه برابرند و این برابری از آیه به خوبی استفاده می‌شود: قال تعالی «أنتی لا اذیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض» (آل عمران: ۱۹۵). چون آیه اطلاق دارد بر اینکه هر تأثیر طبیعی که اجزای جامعه اسلامی در اجتماع دارد، همان‌طور که تکویناً مربوط به اراده خداست، تشریحاً و قانوناً نیز منوط به اجازه اوست و او هیچ عملی از اعمال فرد فرد مجتمع را بی‌اثر نمی‌گذارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۹۳).

اما علامه در مورد ولایت رسول الله ﷺ معتقد به وجوب نص است و می‌نویسد: بله تفاوتی که رسول خدا با سایر افراد جامعه دارد، این است که او صاحب دعوت و هدایت و تربیت است. قال تعالی: «یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة» (جمعه: ۲)؛ پس آن جناب نزد خدای متعال متعین است برای قیام بر شأن امت، ولایت و امامت و سرپرستی امور دنیا و آخرتشان، مادام که در بینشان باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۹۳). این عبارت علامه ظاهراً اشاره به همان ولایت تشریحی باشد که قبلاً متذکر شدیم و این، همان ولایت است که در آیه ولایت در توجیه نظام سیاسی امامت به آن استناد شده است و علامه می‌نویسند: «پس برگشت ولایت آن حضرت ﷺ به سوی ولایت تشریحی خداوند عالم است» (همان، ج ۶، ص ۱۸) و در مورد ولایت حضرت امیرالمؤمنین می‌آورد:

آیه «انما ولیکم الله و رسوله» همان ولایتی را که برای خدا و رسول او ثابت می‌نمود، همان معنا از ولایت را هم برای امیرالمؤمنین ثابت می‌کند. آیه بعد از اثبات ولایت تشریح برای خدا و رسول با واو عاطفه عنوان «الذین آمنوا» را که جز بر امیرالمؤمنین منطبق نیست به آن عطف نموده و به یک سیاق این سخن ولایت را که گفتیم در هر سه مورد ولایت واحده‌ای است برای پروردگار متعال، البته به‌طوراصالت و برای رسول و امیرالمؤمنین ﷺ به‌طورتبعیت و به اذن خدا ثابت می‌کند (همان، ج ۶، ص ۱۸).

از تمامی این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که علامه بر مشروعیت الهی حاکم معتقد

است و امامت و ولایت با وجود نص الهی محقق می‌شود و به نظر می‌رسد امامت از نظر علامه همان است (همان، ج ۱۲، ص ۱۷-۱۵ و ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۲) که در منابع کلامی و فقهی شیعه آن را ریاست عامه و عالی بر امور دین و دنیا تعریف کرده‌اند. به عبارت دیگر شاید بتوان را از بیانات علامه (همان، ج ۴، ص ۱۹۶) برداشت کرد که میان حق حکومت از آن کیست؟ و در زمان حضور پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ حاکم کیست؟ تفکیک قایل شد؛ بنابراین تعیین رسول خدا ﷺ و امامان معصوم ﷺ از این جهت نیست که حق مردم در اداره جامعه و حکومت نادیده گرفته شده و منتفی اعلام شده باشد (ایازی، ۱۳۷۳، ص ۸-۱۵)؛ بلکه به دلیل وظیفه خاصی است که بر عهده رسول خدا ﷺ و امامان معصوم ﷺ می‌باشد (یزدانی مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۷۵) و شاید بتوان تحلیل مشهور را بر این سخنان علامه آورد و نتیجه گرفت که مشروعیت الهی است؛ ولی پذیرش مردم زمینه عملی تحقق حکومت اسلامی را همراه دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۲۹). بنابراین طبق نظریه علامه، در زمان حضور پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ تنها آنها مرکز تصمیم‌گیری و نهاد حاکمیت شمرده می‌شوند.

ولی باید توجه داشت که علامه برای پیامبر اکرم ﷺ دو جنبه یا حیثیت قایل است؛ ایشان در ضمن تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء می‌نویسند: اما رسول گرامی دو جنبه دارد؛ یکی جنبه تشریح، یعنی آنچه از جزئیات و تفصیل احکام به او وحی شده است به غیر از قرآن و دومی یک دسته دیگر از احکام و آرای است که آن جناب به مقتضای ولایتی که بر مردم داشتند و زمام حکومت و قضا را در دست داشتند، صادر می‌کردند (طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۶۱۷). علامه در اینجا بین معنای اطاعت خدا و اطاعت رسول فرق می‌گذارد و علت تکرار «اطیعوا» در آیه را این‌گونه تبیین می‌نماید:

چون اگر اطاعت خدا و رسول تنها در احکامی واجب می‌بود که به وسیله وحی بیان شده، کافی بود بفرماید «اطیعوا الله و الرسول» و از تکرار اطیعوا فهمیده می‌شود که بر مردم واجب است رسول را در دو ناحیه اطاعت کنند: یکی ناحیه احکامی که به وسیله وحی بیان می‌کند و دیگر احکامی که خودش به عنوان نظریه و رأی صادر می‌نمایند (همان، ج ۴، ص ۶۱۸).

علامه همین اطاعت در دو جنبه را که برای رسول خدا ﷺ می‌داند، اطاعت اولی الامر را برای مردم باز در همین دو جنبه ثابت می‌داند و فرق اولی الامر با رسول اکرم ﷺ فقط این است که آنها بهره‌ای از وحی ندارند؛ بنابراین حق ندارند حکمی جدید غیر حکم خدا و رسول را وضع کنند؛ همچنین نمی‌توانند حکمی از احکام ثابت در کتاب و سنت را فسخ نمایند (همان، ج ۴، ص ۶۱۹) و تنازعی که در آیه شریفه آمده (فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول) تنازع مؤمنان در احکام کتاب و سنت است نه در احکام ولایت که امام آن را در حوادثی که پیش می‌آید به عنوان ولی مسلمین صادر می‌کند (همان، ج ۴، ص ۶۳۹).

بدین ترتیب تا اینجا می‌توان از سخنان علامه این‌گونه برداشت کرد که در زمان حضور پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ مردم هیچ‌گونه نقشی در انتخاب حاکم و نهاد رهبری ندارند؛ ولی اکنون این پرسش پیش می‌آید که در اندیشه سیاسی علامه، مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی راجع به اداره جامعه از چگونه نقشی برخوردارند؟ به عبارت دیگر در اندیشه سیاسی علامه، مشارکت مردم در حکومت دینی پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ در خصوص تصمیم‌گیری‌های حکومتی راجع به اداره جامعه چگونه نقشی است؟ علامه در این باره یک ملاک کلی ارائه می‌دهد و روشن می‌کند که احکام الهی هیچ‌گاه مورد مشورت قرار نمی‌گیرد (همان، ج ۴، ص ۱۹۱)؛ بلکه جایی که مورد مشورت قرار می‌گیرد، امور عامه است. ایشان در امور عامه می‌نویسد:

اما احکام جزئی که مربوط به حوادث جاریه است و روز به روز رخ می‌دهد و طبعاً خیلی زود هم تغییر می‌یابد، از قبیل احکام مالی، انتظامی و نظامی مربوط به دفاع و نیز احکام راجع به طریق آسان‌ترکردن ارتباطات و مواصلاات و اداره شهر و امثال اینها احکامی است که زمام آن به دست والی و متصدی امر حکومت سپرده شده است. او می‌تواند در قلمرو حکومتش همان تصمیمی را بگیرد که صاحب‌خانه درباره خانه‌اش می‌گیرد؛ همان تصرفی را بکند که او در خانه خود می‌کند؛ پس والی حق دارد درباره اموری از شئون مجتمع تصمیم بگیرد، چه شئون داخل مجتمع و چه شئون خارج آن؛ چه درباره جنگ باشد و چه درباره صلح؛ چه درباره امور

مالی باشد و چه غیرمالی (همان، ج ۴، ص ۱۹۰-۱۹۱).

علامه اداره امور جامعه را که از وظایف حکومت است، با دو شرط به والی و حاکم که همان رسول الله ﷺ و امامان معصومین متعلق می‌داند و می‌نویسد: البته همه اینها در صورتی است که این تصمیم‌گیری‌ها به صلاح مجتمع باشد و با اهل مملکت، یعنی مسلمانان داخل و ساکن در قلمرو حکومت مشورت کند؛ همچنان‌که خدای تعالی در آیه «و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله» (آل عمران: ۱۵۹) فرموده است. هم به ولایت حاکم که در عصر نزول آیه، رسول خدا بوده، اشاره دارد و هم به مسئله مشورت. همه اینها که گفته شد درباره امور عامه بود (همان، ج ۴، ص ۱۹۱). البته علامه در جایی دیگر این را سیره پیامبر اکرم ﷺ می‌داند که خداوند این سیره را که همان مشورت رسول ﷺ با امت بوده، امضا کرده است و می‌نویسد:

«فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» این جمله برای این آمده است که سیره رسول خدا ﷺ را امضا کرده باشد و این امضا اشاره‌ای است به اینکه رسول خدا ﷺ بدانچه مأمور شده، عمل می‌کند و خدای سبحان از عمل او راضی است (همان، ج ۴، ص ۸۷).

پس می‌توان گفت علامه بر این باور است که احکام و مقرراتی که در اجتماع اسلامی اجرا می‌شود، دو قسم‌اند: یک قسم احکام آسمانی و قوانین شریعت که موادی ثابت و احکام غیرقابل تغییرند. اینها یک سلسله احکامی هستند که به وحی آسمانی به عنوان دین فطری غیرقابل نسخ بر رسول اکرم ﷺ نازل شده‌اند و برای همیشه در میان بشر واجب‌الاجرا معرفی گردیده که مجموعاً شریعت نامیده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵). در اینها هیچ‌گونه شور و مشاورتی راه ندارد. اما نوع دوم، مقرراتی است که از ناحیه ولایتی که رسول اکرم ﷺ دارد، سرچشمه می‌گیرد و به حسب مصلحت وقت وضع و اجرا می‌شود. اینها همان احکام متغیرند که پیامبر اکرم ﷺ البته این احکام و مقررات را با مراعات صلاح حال جامعه و پس از مشورت با عموم مسلمانان می‌گرفتند و تصمیم‌گیری بعد از مشورت با خود رسول الله ﷺ بود.

ب) دوران غیبت

علامه در خصوص انتخاب حاکم در زمان حضور پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ نص محور بود و برای مردم در انتخاب حاکم هیچ‌گونه نقشی قایل نبود و ولایت امر جامعه اسلامی را به دست رسول خدا می‌دانست و معتقد بود بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، علی بن ابی‌طالب ﷺ از ناحیه خدا و شخص رسول الله ﷺ تعیین شدند و بعد از ایشان هم بر ولایت امری بودن یک یک امامان ﷺ تنصیب شده است؛ اما بعد از غیبت امام عصر (عج) امر حکومت اسلامی و انتخاب حاکم اسلامی به دست خود مردم مسلمان واگذار شده است و علامه این واگذاری و برعهده‌گرفتن را منوط به چند شرط دانسته، می‌نویسد:

لکن به هر حال امر حکومت اسلامی بعد از رسول خدا و بعد از غیبت آخرین جانشین آن جناب صلوات الله علیه، یعنی در مثل همین عصر حاضر، بدون هیچ اختلافی به دست مسلمین است؛ اما با در نظر گرفتن معیارهایی که قرآن کریم بیان نموده، معیارها و ملاک‌هایی که مسلمین باید بعد از برپایی حکومت اسلامی برای حاکم در نظر بگیرند: ۱. حاکم اسلامی باید کسی باشد که طبق سیره رسول الله ﷺ حکومت نماید و سیره ایشان سیره امامت بود نه سیره و روش سلاطین و امپراطوران؛ ۲. باید احکام الهی در اجتماع اسلامی را بدون هیچ‌گونه کم و زیادی و بدون تغییر و تبدل اجرا نماید؛ ۳. احکامی و آرای که به مقتضای ولایتی که بر مردم پیدا می‌کند، بعد از راه شور و مشورت با مسلمانان باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۹۶).

به عبارت دیگر احکام حکومتی باید بعد از مشورت با مسلمانان تصمیم‌گیری و اجرا نماید و این همان است که در تقسیم‌بندی گذشته به احکام متغیر نامگذاری شد و هیچ‌گونه ارتباطی با احکام ثابت و قوانین شریعت که به وسیله وحی نازل شده است و برای همیشه لازم‌الاجرا هستند، ندارد.

از این کلام علامه ظاهراً می‌توان استفاده نمود که ایشان برای برپایی حکومت و انتخاب حاکم در زمان غیبت حق ویژه‌ای برای طایفه خاصی قایل نیستند و برای

همین سخنی از نصب ولی فقیه، نیابت امام و نصب عام سخنی به میان نمی‌آورند، بلکه این امر را منوط به جامعه اسلامی می‌دانند. همچنین برای همین جهت در پاسخ پرسشی که از ایشان درباره اولی الامر در آیه ۵۹ سوره نساء مطرح می‌شود که آیا ممکن است منظور از اولی الامر، فقها باشند- زیرا درباره فقها در روایت آمده است که «فإنهم حجتی علیکم و انا حجة الله» پاسخ می‌فرماید: آیه شریفه در مقام این است که حکم اولی الامر مصیب است و خطا در آن راه ندارد و روشن است که فقیه گاهی حکم خلاف واقع استنباط می‌کند و به آن فتوا می‌دهد و در این موقعیت اگرچه حکم ظاهری ای مماثل حکمی که فقیه استنباط نموده، جعل می‌شود و فقیه معذور است، ولی آیه شریفه در صدد بیان حکم ظاهری نیست؛ بنابراین آیه شریفه فقها را شامل نمی‌شود (رخشاد، ۱۳۸۶، ص ۱۸۶). البته باز این پرسش جا دارد که حاکمی که می‌خواهد طبق سیره رسول الله ﷺ و امامان معصومین حکومت کند و احکام الهی را بدون کم و زیاد و تغییر ایجاد نماید، آیا مصداقی جز اسلام‌شناس واقعی و فقیه جامع‌الشرایط می‌تواند داشته باشد؟

به هر حال اگر بخواهیم نظریه علامه را درخصوص نهاد رهبری و مرکز تصمیم‌گیری به‌طور خلاصه بازنویسی کنیم، باید بگوییم علامه معتقد به ماهیت جمعی قدرت است و قدرت ماهیت فردی یا هیئتی خاص ندارد و دوم اینکه در زمان غیبت، نقش مردم در مقبولیت بخشی به نظام سیاسی و انتخاب حاکم، نقش محوری می‌باشد و - همان‌طور که قبلاً بررسی کردیم - علامه معتقد به ایده ملک اجتماعی یا قدرت اجتماعی سیاسی برآمده از اجتماع آحاد مردم و از آن مردم است که لاجرم باید به خواست و اراده آنان نیز اعمال گردد و اگر پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین درخصوص امر حکومت و ولایت جامعه تشکیل یافته از مردم، مردم هیچ‌گونه نقشی در انتخاب آنها ندارند، بدان سبب است که رسول خدا ﷺ وظیفه دعوت و هدایت و تربیت مردم را بر عهده دارد و از جانب خدا برای قیام به شأن امت و ولایت در امور دنیا و آخرت و امامت آنان متعین است؛ ولی پس از پیامبر، انتخاب خلیفه و حاکم بلاشکال به مسلمانان واگذار شده است؛ به‌گونه‌ای که در چارچوب سیره پیامبر، حاکم و نظام

حکومتی را انتخاب کنند.

پیامد دیگر ایده ملک اجتماعی و تعلق قدرت سیاسی به اجتماع مردم، مشارکت سیاسی مردم است (همان، ج ۴، ص ۶۳۹) که نماد آن مسئله شورا می‌باشد (حجابی، ۱۳۸۲، ص ۲۹)؛ بنابراین حکومت باید بر اساس شورا و عقلانیت جمعی، جامعه را اداره کند؛ به همین جهت در احکام جزئی متعلق به حوادث جاری و زودگذر متغیر، مانند احکام مالی و انتظامی مربوط به دفاع و راه‌های تسهیل ارتباطات و مواصلات و انتظامات شهری و آنچه مربوط به امور داخلی و خارجی جامعه می‌باشد، والی و حاکم اسلامی باید صلاح حال جامعه را رعایت کند و پس از مشاوره با مسلمانان تصمیم بگیرد؛ بنابراین علامه در خصوص نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های اداره جامعه یا امور عامه برای مردم نقش تصمیم‌ساز قایل است؛ ولی تصمیم‌گیری نهایی به شخص والی و حاکم اسلامی واگذار شده است؛ البته علامه نحوه و طرز مشارکت برای تصمیم‌سازی در زمان رسول اکرم ﷺ و امامان معصومین همچنین در زمان غیبت، نحوه و شیوه انتخاب حاکم و نحوه شورا و مشورت را که این مسئله از چه سازکاری باید برخوردار باشد، روشن نکرده است.

۲. دامنه قدرت

منظور از دامنه قدرت در اندیشه سیاسی علامه بررسی این نکته است که آیا گستره قدرت دولت در نظام سیاسی اسلامی محدود به حوزه عمومی است یا قلمروهایی از زندگی خصوصی افراد را نیز در بر می‌گیرد؟ ما در این بخش باز این مسئله را در دو بخش دوران حضور معصومان ﷺ و در جامعه و دوران غیبت مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) دوره حضور و ظهور معصوم

علامه دامنه قدرت دولت در نظریه دولت اسلامی را محدود به حوزه عمومی نمی‌داند، بلکه احکام حوزه خصوصی را هم شامل می‌شود. ایشان در توضیح حدود ولایت

پیامبر اکرم ﷺ در ذیل آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (احزاب: ۳۶) می‌نویسد: سیاق شهادت می‌دهد بر اینکه مراد از قضاء، قضای تشریحی و گذراندن قانون است نه قضای تکوینی؛ پس مراد از قضای خدا، حکم شرعی اوست که در هر مسئله‌ای که مربوط به اعمال بندگان است، مقرر داشته و بدان وسیله در شئون آنان دخل و تصرف می‌نماید و البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان خود بیان می‌کند و اما قضای رسول او به معنای دومی از قضای است و آن عبارت است از اینکه رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شانی از شئون بندگان دخل و تصرف کند؛ همچنان‌که امثال آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» از این ولایت که خدا برای رسول گرامی اسلام قرار داده، خبر می‌دهد و به حکم آیه مذکور، قضای رسول خدا قضای خدا نیز هست؛ چون خدا قراردهنده ولایت برای رسول خویش است و اوست که امر رسول را در بندگان نافذ کرده و سیاق جمله «اذا قضی الله ورسوله امرًا» از آنجایی که یک مسئله را هم مورد قضای خدا دانسته و هم مورد قضای رسول خدا، شهادت می‌دهد بر اینکه مراد از قضا، تصرف در شأنی از شئون مردم است، نه جعل حکم تشریحی؛ برای اینکه فرمود اختیار ندارند؛ یعنی در موردی اختیار ندارند که خدا و رسول در آن مورد امر و دستوری داشته باشند و ضمیر جمع در جمله «لهم الخیرة من امرهم» به مؤمن و مؤمنه بر می‌گردد و مراد از آن دو کلمه، مؤمنین و مؤمنات هستند؛ چون در سیاق نفی قرار گرفته اند و اگر نفرمود «ان یكون لهم الخیرة فیه» بلکه کلمه «من امرهم» را اضافه کرد با اینکه قبلاً کلمه امرا را آورده بود و حاجتی به ذکر دومی نبود، برای این است که بفهماند منشأ توهم اینکه اختیار دارند، این است که امر و دستور فقط از ایشان صادر می‌شود. در عین حال اختیاری در آن ندارند و معنای آیه این است، احدی از مؤمنین و مؤمنات حق ندارند در جایی که خدا و رسول او در کاری از کارهای ایشان دخالت می‌کنند، خود ایشان باز خود را صاحب اختیار بدانند و فکر کنند که آخر کار مال ماست و منسوب به ما و امری از امور زندگی ماست، چرا اختیار نداشته باشیم، آن وقت چیزی را اختیار کنند که مخالف اختیار و حکم خدا و

رسول او باشد، بلکه بر همه آنان واجب است، پیرو خواست خدا و رسول باشند و از خواست خود صرف نظر کنند... (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۸۰)؛ پس این آیه شریفه همه مواردی را که خدا و رسول حکمی بر خلاف خواسته مردم دارند، شامل می‌شود هر چند آیه در خصوص داستان ازدواج رسول خدا ﷺ با همسر پسرخوانده‌اش زید بیان شده است و مورد مخصص آیه نیست و شمولیت و عمومیت آیه را بر نمی‌دارد (همان، ج ۱۶، ص ۴۸۱). یا در ذیل آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۶) و ذیل ولایت رسول الله ﷺ می‌نویسد:

و معنای اولویت این است که فرد مسلمان هر جا امر را دایر دید، بین حفظ منافع رسول خدا و حفظ منافع خودش، باید منافع رسول خدا را مقدم بدارد... و همچنین در تمامی امور دین و دنیا، رسول خدا اولی و اختیاردارتر است و اینکه گفتیم در تمامی امور دین و دنیا به خاطر اطلاق است که در آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» هست (همان، ج ۱۶، ص ۴۱۳).

برخی از آنجاکه در سیره پیامبر اکرم ﷺ مواردی از این قبیل یافت نشده است، برخی ایت موضوع را دلیل بر این گرفته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ از این اختیار برخوردار نیست؛ در صورتی که بیان غیر از وقوع خارجی آن در خارج می‌باشد و آیه طبق برداشت علامه از چنین اختیاری برای پیامبر اکرم ﷺ صحبت می‌کند، هر چند اگر در خارج مصداقی از آن به وقوع نپیوسته باشد.

در مورد اختیارات امامان معصوم ﷺ که همان اولی الامر هستند و اطاعتشان بدون هیچ قیدی واجب شده، علامه در خصوص امر در عنوان اولی الامر این گونه می‌نویسد: منظور از کلمه امر در عنوان اولی الامر، آن شأن و کارهایی است که با دین مؤمنان به این خطاب یا به دنیای آنان ارتباط دارد، مؤید اینکه منظور از امر چنین شأن وسیعی است، دو آیه و «شاوهم فی الامر» و «امرهم شوری بینهم» است که کلمه امر در هر دو به معنای امور دنیایی است (همان، ج ۴، ص ۶۲۳).

پس علامه معتقد است آنچه مربوط به امور دینی و زندگی اجتماعی و سیاسی و تمامی آنچه مربوط به امور دنیوی آنان می‌شود، باید به طور مطلق از اولی الامر به دلیل

ولایت تشریحیه‌ای که خداوند برای آنان ثابت نموده است، پیروی کنند. البته آنچه تا کنون از دامنه قدرت در خصوص معصومان علیهم‌السلام آمده که هم حوزه عمومی و هم حوزه خصوصی را در بر می‌گیرد، ظاهراً با مواردی که علامه از این ولایت که فقط حوزه عمومی را در بر می‌گیرد، جمع نمودن آن را مشکل می‌نماید؛ زیرا در یک جا که قبلاً متن آن را آوردیم، اطاعت رسول را در دو ناحیه واجب نموده بود: یکی در احکامی که به وسیله وحی به غیر از قرآن از طرف ایشان بیان می‌شود، در تفصیل و جزئیات احکام و دیگر احکام و دستوراتی از باب اینکه ولی مسلمین و زمامدار جامعه دینی است، صادر می‌نماید (همان، ج ۴، ص ۶۱۷) و در جایی دیگر در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى (مجادله: ۸) می‌نویسد:

معصیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عبارت است از اعمالی که مخالفت با خدا نیست؛ اعمالی که از نظر شرع جایز است و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طرف خدای تعالی درباره آنها نه امری فرموده و نه نهی؛ لکن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طرف خودش و به منظور تأمین مصالح امت دستوری صادر فرموده؛ مانند نجوایی که مشتمل بر معصیت خدا نیست؛ لکن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که ولی امت است و از خود امت اختیاراتش در امور مربوط به امت بیشتر است، دستور داده که از آن اجتناب ورزند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۲۴).

علامه در ذیل آیه «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه: ۸۲) می‌گوید: مراد از اهداء در آیه شریفه همان شرطی است که سایر آیات قرآنی بدان راهنمایی فرموده و آن عبارت است از پیروی پیغمبر در امر دین و دنیا و به عبارت دیگر اهداء به ولایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است (همان، ج ۱۴، ص ۲۶۵). پس علامه در ذیل این آیه روایتی را نقل می‌کند که ولایت ائمه علیهم‌السلام را شامل می‌شود و این بزرگواران همه ولایت‌شان در حوزه عمومی را شامل می‌شود و حوزه خصوصی را در بر نمی‌گیرد. علامه می‌نویسد:

و فی المجمع قال ابو جعفر علیه‌السلام: ثم اهتدى الى ولايتنا اهل البيت فوالله لو ان

رجلاً عبد الله عمره ما بين الركن و المقام ثم مات و لم ينجى بولایتنا لاکبه
 الله في النار على وجهه و المراد بالولاية في الحديث ولاية امر الناس في
 دينهم و دنياهم و هي المرجعية في اخذ معارف الدين و شرائعه و في اداره
 امور المجتمع و قد كان النبي ﷺ كما ينص عليه الكتاب في امثاله قوله النبي
 اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم جعلت لعترته اهل بيته بعده في الكتاب بمثل
 آية الولاية و بما تواتر عنه ﷺ من حديث الثقلين و حديث المنزلة و
 نظاهرها؛ يعني مراد از ولايت در آن حديث، ولايت امور دين و دنياست
 که معنایش همان مرجعيت است در اخذ معارف دين و شرايع آن و در
 اداره امور مجتمع؛ همچنان که رسول خدا به نص قرآن کریم دارای چنین
 ولايتی بود (همان، ج ۱۴، ص ۲۷۸).

بدین ترتیب با این سخنان علامه دقیقاً روشن می شود آنچه ما در اول بحث در
 ذیل آیات «اذا قضی الله و رسوله و النبي اولی بالمؤمنين من انفسهم» آوردیم که
 دامنه قدرت معصومان ﷺ در تمام امور و کارها، چه حوزه عمومی و چه حوزه
 خصوصی را شامل می شود، با این سخنان که منظور ایشان آنچه در دایره مصلحت
 عمومی و امور عامه باشد را مد نظر دارند، ناسازگار است و اگر باز بخواهیم دست
 از آن سخنان برنداریم، شاید بتوانیم بگوییم اگر حضرات معصومین ﷺ دامنه
 قدرت شان حوزه خصوصی را هم در می نوردد، مواردی را شامل می شود که
 مصلحت عمومی اجتماع را در بر داشته باشد و اگر این قید را نداشته باشد، دامنه
 قدرت، حوزه خصوصی افراد را در بر نمی گیرد.

ب) دوران غیبت

علامه - همان طور که بیان شد - به جهت آنکه معصومان ﷺ دارای ولايت عام و مطلق
 می باشند، دامنه قدرت دولت پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ را به حوزه عمومی و
 خصوصی اختصاص داد و اگر این را با بعضی از سخنان ایشان ناسازگار یافتیم و معتقد
 شدیم اگر حوزه خصوصی را هم شامل شود، باید شرط مصلحت اجتماع را داشته

باشد؛ بنابراین دولت‌های شیعه غیرمعصوم که به مراتب دامنه اختیار و قدرت‌شان محدود است، هرگز حق مداخله در حوزه خصوصی را نخواهند داشت. گرچه علامه به‌طور صریح نامی از دامنه قدرت دوران غیبت نبرده، می‌توان از نوشته‌های ایشان استنباط کرد و با آنچه ما در بخش نهاد رهبری و تصمیم‌گیری در زمان غیبت مطرح کردیم و شروط انتخاب حاکم را برشمردیم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۹۶)، متوجه می‌شویم علامه در توضیح ولایت زمامدار در حکومت اسلامی می‌نویسد: بر این اساس زمامدار در حکومت اسلامی ولایتی بر مردم جز در اجرای احکام و حدود و جز در اطراف مصالح عامی که عاید مجتمع دینی می‌شود، ندارد و چنین نیست که هرچه را دلش خواست، انجام دهد (همان، ج ۶، ص ۴۹۴).

علامه در جایی دیگر در مورد والی حکومت اسلامی می‌آورد: پس والی حق دارد درباره اموری از شئون مجتمع تصمیم بگیرد، چه شئون داخل مجتمع و چه شئون خارج آن؛ چه درباره جنگ باشد و چه درباره صلح؛ چه مربوط به امور مالی باشد و چه غیرمالی؛ البته همه اینها در صورتی است که این تصمیم‌گیری‌ها به صلاح حال مجتمع باشد و با اهل مملکت، یعنی مسلمانان داخل و ساکن در قلمرو حکومت مشورت کند (همان، ج ۴، ص ۱۹۱) که این سخنان به‌روشنی نظریه علامه را در مورد حاکم اسلامی که دامنه قدرت او محدود به حوزه عمومی است، نشان می‌دهد.

۳. جریان قدرت

منظور از جریان قدرت یا روابط قدرت در اندیشه سیاسی علامه، چگونگی گذر اطلاعات، قدرت، تصمیم‌گیری‌ها، امر و نهی‌ها، فرمان‌ها و دستورها از شبکه‌های مختلف نظام سیاسی می‌باشد. حاکمیت از بالا به پایین است یا از پایین به بالا؟

الف) دوران حضور معصوم

ما در بحث‌های گذشته ولایت و حاکمیت پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ و

ضرورت اطاعت از آنان را بررسی و اثبات کردیم که ایشان از مشروعیت الهی برخوردارند و به همین دلیل، الهی بودن سرشت قدرت پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ آشکار می‌شود. اعمال قدرت در اجتماع مستلزم تأسیس حکومت در مرحله اول و برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری (قانون‌گذاری) و اجرای تصمیمات و قوانین در مرحله دوم است؛ به عبارت دیگر اعمال قدرت به مفهوم قانون‌گذاری و اجرای قوانین است که بی‌تردید مستلزم تأسیس حکومت است. البته با نگاهی به آثار علامه نمی‌توان به ساختار حکومتی پیامبر اکرم ﷺ دست یافت؛ ولی آنچه می‌توان گفت و ما به گوشه‌ای از آن خواهیم پرداخت، این است که ساختار سیاسی و اداری حکومت پیامبر اکرم ﷺ به نوعی متمرکز بوده و در آن، وی هم تصمیم‌گیرنده و هم اجراکننده، رئیس حکومت، بالاترین مقام قضایی، فرمانده عالی نظامی بوده است. منصب نقیب، منصب امیر، منصب کاتب و منصب قاضی تماماً از سوی پیامبر اکرم ﷺ تصمیم‌گیری شده و خود حکم این گونه افراد را صادر می‌نمودند، که برای تفصیل این ساختار حکومتی پیامبر اکرم ﷺ می‌توان به کتب (فیرحی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۹/ ثقفی، ۱۳۷۶، ص ۹۱) و مقاله (قوامی، ۱۳۸۱، ص ۹-۳۹) که در این زمینه نگارش شده است، مراجعه نمود.

علامه در مورد انتخاب و انتصاب مدیران، کارگزاران و عمال حکومتی این‌گونه می‌نویسد:

مداخله، تصرف و تصدی در امور اجتماعی در زمان رسول خدا ﷺ در دست خود آن حضرت بود. این‌گونه انتخابات تنها دلالت بر این دارد که رسول خدا ﷺ اشخاص نام‌برده را برای تصدی فلان پست، صالح تشخیص داده، چون زمامدار بوده و به صلاح و فساد کار خود وارد بوده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۳۱).

البته این عمال و کارگزاران که از سوی پیامبر اکرم ﷺ برای پست و منصبی انتخاب می‌شوند، به معنای مأمورانی است که از سوی حاکم مسئولیتی را در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و اقتصادی عهده‌دار می‌شوند. این عنوان در روزگار پیامبر ﷺ وضع شد و به مأموران حکومت از استانداران، فرمانداران، فرماندهان جنگ، مبلغان

دین، قضات، بازرسان، کاتبان و کسانی که به گردآوری زکات و خراج می‌پرداختند و نیز به دیگر افرادی که از سوی حاکم برای هر کار دیگری تعیین می‌شدند و به نمایندگان آنها، عامل و کارگزار اطلاق می‌شد (مزینانی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۰).

علامه در مورد شأن قضاوت رسول گرامی اسلام ﷺ نیز می‌نویسد: «انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم الناس بما اراک الله» دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی حق حکم و داوری را خاص رسول خدا ﷺ کرده و رأی آن جناب و نظریه‌اش را در داوری حجت قرار داده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۱۴). علامه این‌گونه واگذاری‌ها و انتصابات در تمامی شئون اداره جامعه اسلامی را سیره و روش پیامبر اکرم ﷺ می‌دانند و می‌نویسند:

زیرا رسول الله ﷺ سیره‌اش بر این بود که هر وقت به عزم جنگ از شهر بیرون می‌رفتند، کسی را به جانشینی خود و به منظور اداره اجتماعی مسلمین جای خود می‌گذاشتند و همچنین آن حضرت در سایر شهرهایی که آن روز به دست مسلمین فتح شده بود، جانشینان و حکامی نصب می‌فرمود و نیز بر لشکرها، چه کوچک و چه بزرگ که به اطراف می‌فرستادند، امرا و پرچمدارانی می‌گماردند. این بوده است رفتار رسول الله ﷺ در ایام حیات خود (همان، ج ۶، ص ۷۰).

تمام اینها از ولایت عام و مطلق معصومان ﷺ حکایت دارد که جریان قدرت از بالا به پایین و کارکرد قدرت بسته و اقتداری است و هیچ‌گونه تفکیکی در قوای کشور وجود ندارد. پیامبر اکرم ﷺ و امامان ﷺ از این اختیار برخوردارند که تمام کارگزاران، فرماندهان نظامی و قضات حکومت را در تمام حوزه‌ها نصب و عزل نمایند و حکم آن‌ها اعم از شرعی و ولایی نافذ است و تمام مردم باید از این امر و نهی‌ها، دستورها و نهی‌ها و تصمیم‌ها اطاعت نمایند. البته باید این نکته را هم در نظر داشت که حکومت آن روز با حکومت‌های امروزی تفاوت داشت؛ مثلاً از جهت ساختار، حکومت پیامبر اکرم ﷺ با شرایط آن روزگار بود و در مقایسه با حکومت‌های امروزی از نظم اجتماعی و اداری ساده‌تری برخوردار بوده است.

ب) دوران غیبت

همان‌طور که قبلاً در مورد نهاد رهبری و تصمیم‌گیری در دوران غیبت گفتیم که انتخاب حاکم اسلامی به جمهور مردم مسلمان واگذار شده و تصمیماتی که از سوی والی اسلامی در خصوص امور مربوط به جامعه اسلامی و امور عامه اتخاذ می‌شود، باید با شور و مشاورت با امت اسلامی صورت گیرد و این شور و مشاورت جنبه و جویی بر حاکم اسلامی دارد، می‌توان گفت علامه ظاهراً به شکلی به نظام‌سازی در دوران غیبت معتقدند و گونه‌ای از مردم‌سالاری دینی بر جوامع اسلامی از سوی ایشان مطرح شده است و مردم به غیر از نقشی که در تحقق و عینیت‌بخشیدن به نظام سیاسی باز می‌کنند، در انتخاب نظام سیاسی و انتخاب حاکم و تصمیم‌سازی در خصوص امور جامعه نقش برجسته‌ای دارند و دیگر فقط جنبه اطاعت‌پذیری آنها مطرح نیست؛ بلکه صحبت از حاکمیت مردم است و حاکم اسلامی باید در تمامی امور عامه مردم را طرف شور و مشورت قرار دهد، سپس با صلاح جامعه تصمیم‌گیری نماید (همان، ج ۴، ص ۱۲۰-۱۲۱)؛ بنابراین به نظر می‌رسد جریان قدرت در نظریه دولت اسلامی علامه در دوران غیبت دوسویه است؛ چراکه ارتباط مستحکم بین مردم و حکومت وجود دارد.

جمع‌بندی

در نظام سیاسی اسلام، نهاد رهبری در زمان حضور پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین بر عهده ایشان است؛ ولی انتخاب حاکم و نظامی حکومتی در جامعه اسلامی در دوران غیبت بر عهده خود مردم مسلمان واگذار شده است؛ اما این واگذاری منوط به چند شرط است: ۱. حاکم اسلامی باید بر سیره رسول خدا ﷺ حکومت نماید؛ ۲. باید احکام الهی در اجتماع اسلامی را بدون هیچ‌گونه کم و زیادی و بدون تغییر و تبدیل اجرا نماید؛ ۳. احکام و آرای که به مقتضای ولایتی که بر مردم پیدا می‌کند، بعد از شور و مشورت با مسلمانان باشد؛ ۴. در امور حکومتی و مدیریتی داخلی و خارجی، مصلحت جامعه را رعایت کند.

علامه دامنه قدرت دولت در نظریه دولت اسلامی را در دوران حضور و ظهور پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ محدود به حوزه عمومی نمی‌داند، بلکه احکام حوزه خصوصی را هم شامل می‌شود؛ البته ما بیان کردیم این دیدگاه با برخی از سخنان علامه قابل جمع نیست و گفتیم شاید بتوان این تناقص را این‌گونه برطرف نمود که اگر دامنه قدرت پیشوایان معصوم ﷺ حوزه خصوصی را هم شامل می‌شود، مربوط به فضا و جاهایی است که مصلحت عمومی اجتماع را در بر داشته باشد؛ ولی در دوران غیبت علامه معتقدند زمامدار حکومت اسلامی ولایتی بر مردم جز در اجرای احکام و حدود و جز در اطراف مصالح عامی که عاید به مجتمع دینی می‌شود، ندارد؛ پس دامنه قدرت والی حکومت اسلامی در دوران غیبت فقط محدود به حوزه عمومی است و در این حوزه مردم موظف به اطاعت از والی هستند که خودشان به مقبولیت او رأی داده‌اند.

در خصوص جریان قدرت در دوران حضور و ظهور پیامبر اکرم ﷺ و امامان ﷺ تمام عزل و نصب‌ها، تصمیم به جنگ و صلح و تمامی امور جامعه به دست ایشان می‌باشد و هیچ‌گونه تفکیکی در قوای کشور وجود ندارد و همه سه قوه به دلیل ولایت عام و مطلق که ایشان از آن برخوردارند، در دست آنان می‌باشد. در دوران غیبت هم با اینکه مردم در انتخاب حاکم تمام نقش با آنان است، در تصمیم‌گیری‌ها، عزل و نصب‌ها و تمامی اموری که به اداره جامعه مربوط می‌شود، حاکم باید با آنها شور و مشورت نماید؛ ولی در آخر تصمیم‌گیری با شخص حاکم و والی می‌باشد و مردم فقط نقش تصمیم‌ساز را دارند.

از نظر علامه مردم در حوزه قانون‌گذاری نقشی ندارند و احکام اسلامی که از آن به احکام ثابت تعبیر می‌شود، فقط مخصوص خداوند تعالی می‌باشد و در احکام متغیر است که به حسب احتیاج به اداره جامعه اسلامی، حاکم اسلامی با شور و مشورت با مردم، قوانینی با نگاه به آن قوانین کلی و ثابت جعل می‌کند. اما نکته بسیار مهم این است که ما ادعا نمی‌کنیم که علامه طرفدار دموکراسی اسلامی یا مردم‌سالاری دینی بوده است، بلکه مدعا این است که علی‌رغم تصریحاتی که علامه در نفی دموکراسی دارند، تحلیل فلسفی علامه از اجتماع و حکومت نشان می‌دهد

که مبانی فلسفی و نظری مردم‌سالاری در تحلیل فلسفی ایشان وجود دارد، بنابراین گرچه گاه در بیان علامه حکومت دینی، از گونه دموکراسی است، اما همان‌طور که علامه می‌گوید حکومت اسلامی، حکومت اجتماعی دینی است؛ یعنی در حکومت اسلامی، حکومت از آن اجتماع است و فردی نمی‌باشد (یزدانی مقدم، ۱۳۸۸، ص ۱۳۲-۱۵۴ / قاضی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۳۹۳).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

- * قرآن کریم.
۱. ابوالحمد، عبدالحمید؛ مبنای علم سیاست؛ ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
 ۲. ایازی، سیدمحمد؛ «اندیشه اجتماعی در تفسیر المیزان»؛ صحیفه مبین، ش ۲، پاییز ۱۳۷۳.
 ۳. آشوری، داریوش؛ دانشنامه سیاسی؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۴.
 ۴. آقابخشی، علی و مینو افشاری راد؛ فرهنگ علوم سیاسی؛ ج ۱، تهران: نشر چاپار، ۱۳۸۳.
 ۵. پورفرد، مسعود؛ مبنای اندیشه سیاسی و اجتماعی علامه طباطبایی؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۵.
 ۶. ترکشوند، احسان و اکبر میرسپاه؛ «تفسیری نو از اعتباریات علامه طباطبایی»؛ معرفت فلسفی، ش ۲۹، پاییز ۱۳۸۹.
 ۷. ثقفی، سیدمحمد؛ ساختار اجتماعی نخستین حکومت اسلامی در مدینه؛ قم: هجرت، ۱۳۷۶.
 ۸. حجابی، حسن، «مشارکت سیاسی و دیدگاه‌های امام علی علیه السلام پیرامون آن»؛ انقلاب اسلامی، ش ۹-۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.
 ۹. حقیقت، سیدصادق؛ توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه؛ ج ۱، تهران: نشر هستی، ۱۳۸۱.
 ۱۰. رخشاد، محمدحسین؛ در محضر علامه طباطبایی؛ ج ۷، قم: سماء قلم، ۱۳۸۶.
 ۱۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ترجمه سیدمحمدباقر

- موسوی همدانی؛ چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۲. — المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۲، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
۱۳. — بررسی‌های اسلامی؛ به کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ ج ۱، چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷.
۱۴. — روابط اجتماعی در اسلام؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۵. فیرحی، داود؛ نظام سیاسی و دولت در اسلام؛ تهران: سمت، ۱۳۸۲.
۱۶. — تاریخ تحول دولت در اسلام؛ قم: دانشگاه علوم انسانی مفید، ۱۳۸۶.
۱۷. قوامی، سیدصمصام‌الدین؛ «ساختار حکومت پیامبر ﷺ»؛ حکومت اسلامی، ش ۲۳-۲۴، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
۱۸. قدردان قراملکی، محمدحسن؛ «حکومت مردم‌سالار دینی از دیدگاه علامه طباطبایی»، مردم‌سالاری دینی؛ ج ۱، به کوشش کاظم قاضی‌زاده؛ تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.
۱۹. مزینانی، محمدصادق؛ ماهیت حکومت نبوی؛ چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب قم، ۱۳۸۹.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی؛ ولایت فقیه؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۱. یزدانی مقدم، احمدرضا؛ «بررسی مقایسه‌ای حکومت و مصلحت در اندیشه امام خمینی و علامه طباطبایی»؛ مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۱۴، پاییز ۱۳۸۷.
۲۲. — «مردم‌سالاری دینی در پرتو نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبایی»؛ حکومت اسلامی، ش ۵۱، بهار ۱۳۸۸.